


نوع مقاله: پژوهشی

## بررسی انتقادی مبانی هویت عقلانیت حکمرانی میشل فوکو از منظر حکمت متعالیه

حسن نورمحمدی / کارشناس ارشد «فلسفه علوم اجتماعی» دانشگاه باقرالعلوم

hasannornor66@gmail.com

 orcid.org/0000-0001-7854-5228

دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۲۴ - پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۵

### چکیده

«عقلانیت حکمرانی» از جمله مفاهیمی است که مشکلات و چالش‌های گوناگونی پیش روی انسان کنونی قرار داده است. این پژوهش «کتابخانه‌ای» و «توصیفی-تحلیلی» با روش‌شناسی «بنیادین» به تحلیل مبانی هویت عقلانیت حکمرانی در اندیشه میشل فوکو با رویکردی انتقادی از منظر مبانی حکمت متعالیه پرداخته و در این رویکرد انتقادی، هستی عقلانیت حکمرانی متعالیه تشخیص و تعیین یافته است. آنچه از این پژوهش روشن می‌شود این است که هویت عقلانیت حکمرانی فوکو رویکردی سلبی را دنبال می‌کند و فوکو با ایستادن بر سلب‌ها، عقلانیت حکمرانی خود را توصیف می‌کند. هویت عقلانیت حکمرانی فوکو رهایی از قالبی واحد برای حکمرانی است. عقلانیت حکمرانی فوکو معطوف به انسان امروزی، به معنای خرد مهار قدرت و راهکارهای آن است. هویت عقلانیت حکمرانی در اندیشه فوکو با سلب‌های هستی‌شناختی دارای ویژگی‌های جدایی عالم لاهوت از ناسوت، انکار ذات و جوهر اشیا، مرکزیت‌زدایی، نفی غایت‌محوری، نفی قواعد عام و جهان‌شمول، کثرت‌گرایی و قبول گسست، نفی خاستگاه و قبول تضاد است و در مبانی معرفت‌شناختی نیز قدرت محور تمام و کمال معرفت به شمار آمده است. اما این عقلانیت حکمرانی با توجه به نقد مبانی هستی‌شناختی حکمت متعالیه که دارای ویژگی‌های واقعیت‌محوری، اصالت‌الوجود، تشکیک وجود، اصل علیت، علت غایی و تطابق عوالم و در مبانی معرفت‌شناختی دارای ویژگی حقیقت‌محوری معرفت است، رد می‌شود و هویت عقلانیت حکمرانی فوکو زایل می‌گردد.

**کلیدواژه‌ها:** حکمت متعالیه، میشل فوکو، عقلانیت حکمرانی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی.

«حکمرانی» موضوعی است که در عصرهای متمدنی ذهن اندیشمندان هر دوره را به خود مشغول ساخته است. هر اندیشمندی به بیان این تحلیل پرداخته که حکمرانی چیست؟ و چه نوع عقلانیتی بر آن حاکم است؟ در این میان، زمینه‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی نیز به این امر دامن زده که چه نوع حکمرانی و مبتنی بر چه عقلانیتی مطلوب جامعه‌های گوناگون است؟ این مهم که عقلانیت حکمرانی چیست و هویت این عقلانیت حکمرانی چه نوع نگاه‌های معرفتی و هستی‌شناختی را دربر دارد؟ و اینکه چه نوع عقلانیتی باید در حکمرانی در جوامع حاکم باشد؟ سؤال اندیشمندان علوم اجتماعی و فضای اجتماعی بوده است.

آنچه این مسله را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهد این است که «حکمرانی» به معنای اعمال قدرت و جهت‌دهی فرمان در امور فردی و اجتماعی با توجه به مبانی هویت‌بخش خود، نوع خاصی از حکمرانی را به وجود می‌آورد و بستر عقلانیت‌های گوناگون حکمرانی‌های متفاوتی را رقم می‌زند. حکمرانی‌های شبان‌وارگی، مصلحت‌دولت و پلیس برخاسته از بستر عقلانیت‌های گوناگونی است که هویت آن حکمرانی را تعیین می‌بخشد و از دیگر عقلانیت‌های حکمرانی جدا می‌سازد.

از میان اندیشمندان با رویکرد انتقادی، میشل فوکو از جمله متفکرانی است که به بررسی مفصل ابعاد هویت عقلانیت حکمرانی پرداخته است (فوکو، ۱۳۹۹، ص ۳۱۰). وی با بررسی ملازمت، کاربست‌ها و شکل‌گیری هویت‌دهنده عقلانیت در بستر حکمرانی را تبیین کرده است. در واقع وی عقلانیت حکمرانی را با توجه به مبانی گوناگون که هویت و هستی‌بخش آن مفهوم هستند، بررسی نموده است (همان، ص ۲۶۱).

از همین رو باید به این مهم توجه کرد که رویکرد میشل فوکو به مسئله «عقلانیت حکمرانی» صرفاً نگاه جامعه‌شناختی نیست. از یک سو درصدد بیان وجوه تلازمی این مفهوم از حیث روش‌شناسی و زمینه تحقق نوع خاصی از عقلانیت حکمرانی یا بستر شکل‌گیری آن است (فوکو، ۱۴۰۰، ص ۴۱۸) و از سوی دیگر، اندیشه فوکو در بسیاری از ابعاد جامعه، مد نظر متفکران و دغدغه‌مندان در زمینه عقلانیت حکمرانی قرار گرفته است.

در این تحقیق اطلاعات به صورت «کتابخانه‌ای» گرد آمده است. بدین‌روى نخست به مطالعه آثار و کتاب‌هایی اشاره شده که شارحان و مفسران آثار فوکو در این زمینه نوشته‌اند. این مطالب با توجه به عبارات فوکو در آثار گوناگونی که ارائه کرده، بررسی و تأیید شده است. در بخش مطالعه، رویکرد مقاله به صورت «توصیفی-تحلیلی» است. از این‌رو مقاله حاضر با رویکردی روش‌شناسانه و بنیادین به بیان مبانی هویت عقلانیت حکمرانی در اندیشه میشل فوکو پرداخته، سپس با مبانی حکمت متعالیه صدرایی و ظرفیت پیروان حکمت متعالیه، از جمله علامه طباطبائی و شاگردان ایشان به نقد و بررسی هویت عقلانیت حکمرانی فوکو همت گمارده است.

#### پیشینه

در این زمینه مقاله یا کتابی به نگارش درنیامده، اما مهم‌ترین تحقیقاتی که نزدیک به این بحث انجام شده، بدین شرح است:

- کتاب *امنیت، قلمرو، جمعیت: درس گفتارهای کلژ دو فرانس ۱۹۷۸-۱۹۷۷* (فوکو، ۱۳۹۹) که به تبارشناسی انواع هویت و معانی «عقلانیت‌های حکمرانی» قبل از دوران خود اشاره کرده است. در این زمینه به معنابخشی و هویت‌دهی مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی انواع عقلانیت‌های حکمرانی اشاره شده است. فوکو به معنابخشی و توصیف خود از «عقلانیت حکمرانی» با رویکرد سلبی توجه کرده است. وی با توصیف انتقادی، مبانی نظری و هویت‌بخش عقلانیت حکمرانی شبان‌وارگی و مصلحت دولت و پلیس، عقلانیت حکمرانی خود را توصیف و معنا نموده است.

- کتاب *تولید زیست سیاست: درس گفتارهای کلژ دو فرانس ۱۹۷۸-۱۹۷۹* (فوکو، ۱۴۰۰) که به بررسی و ابعاد گوناگون عقلانیت حکمرانی و جهت‌دهی قدرت پرداخته است. مؤلف در این اثر، ادامه درس‌گفتارهای سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۷ را دنبال کرده و ابعاد بیشتر عقلانیت حکمرانی در حیطه اقتصاد، انسان اقتصادی و جامعه مدنی را توصیف نموده است.

- مقاله «جایگاه حقیقت و عقلانیت در تبارشناسی میشل فوکو» (حقیقت، نوروزی، ۱۳۹۳) که مفهوم «تبارشناسی» در نگاه فوکو را بررسی کرده است. از منظر فوکو مورد تسلط قدرت قرار گرفتن به‌خاطر قرار گرفتن درون شبکه‌ای از مفاهیم و روابط قدرت، دانش به شمار می‌آید. از این رو قدرت برای حیات خود، راهی جز ایجاد فضایی برای تولید دانش، حقیقت و عقلانیت ندارد و هدف فوکو از طرح «تبارشناسی» نیز نشان دادن همین امر بوده است. در این اثر اشاره شده است که مفاهیم «قدرت»، «دانش»، «حقیقت» و «عقلانیت» در درون شبکه پیچیده‌ای از روابط گفتمانی، یکدیگر را بازتولید کرده، می‌سازند.

- مقاله «آگامین و فوکو: حاکمیت یا قدرت؟» (محبوبی آرنای، جمالی، ۱۳۹۹) که به تحلیل تفاوت نوع نگاه این دو اندیشمند پرداخته است. آگامین مانند فوکو زیست سیاست را موضوع خود قرار داده و آن را مطالعه و بررسی کرده است. مقاله مزبور به وجود اشتراک نظر میان این دو اندیشمند اشاره کرده که در جهت پروراندن اندیشه فوکو است، ولی با وجود این، به اختلافات عمیق میان نظرات این دو در بیان قدرت و زیست سیاست نیز پرداخته است.

- مقاله «کالبدشناسی فوکویی دولت» (یحیوی، ۱۳۹۴) که حکومت در بیان فوکو را تحلیل کرده است. در این اثر به تحلیل جدیدی از اجزای ماهیت دولت در نگاه فوکو اشاره شده است. از این رو فوکو مفهوم «حکومت‌مندی» را ابداع کرده است. در نگاه فوکو دولت موضوعی اختراعی است که از یک سو فنون حکمرانی را به‌مثابه بعد کرداری معرفی می‌کند و از سوی دیگر به بعد فکری عقلانیت‌های حکومتی اشاره دارد. در این اثر سه بعد دولت (عقلانیت، کردار و نهاد) تحلیل و بررسی شده است.

- مقاله «رویکردی نظری به گذار در مفهوم حکمرانی در اندیشه سیاسی معاصر» (همتی، قزلسفلی، ۱۴۰۰) که رویکرد چگونگی گذار از سیاست حکومت را در اندیشه سیاسی معاصر، تحلیل کرده و در این روند دو رویکرد را مد

نظر قرار داده است: اول. گذار از حکومت به حکمرانی؛ دوم. حکومت‌مندی. در این مقاله به سه رویکرد نظری مربوط به گذار در شیوه حکمرانی و تحلیل سه سطح «حکومت»، «حکمرانی» و «حکومت‌مندی» پرداخته شده و آراء انتقادی فوکو در این زمینه واکاوی شده است.

- مقاله «شبان‌وارگی جدید نقد عقلانیت‌های حکومتی دولت در ایران» (یحیوی، ۱۳۹۶) که به بررسی «عقلانیت شبان‌وارگی» مطرح در اندیشه فوکو پرداخته است. از منظر این مقاله «عقلانیت شبان‌وارگی» که از دستگاه مفهومی فوکو برآمده، در دولت ایران وارد شده و مسئله آن گردیده است. مقاله مزبور به بررسی ورود این تفکر از عقلانیت به دولت اشاره کرده است. این نوع عقلانیت به صورت ناقص و نیم‌بند با دیگر عقلانیت‌ها مخلوط می‌شود و با تلفیقی دیگر از آنها، عقلانیت جدیدی از شبان‌وارگی جدی کارآمد را ایجاد می‌کند.

- مقاله «قدرت، تاریخ و تبارشناسی: فردریش نیچه و میشل فوکو» (بیلسکی، منتشلو و نریمانی، ۱۳۹۵) که به بررسی ابعاد تبارشناسی نیچه و فوکو پرداخته است. اثر مزبور به بیان تفاوت‌های نگاه نیچه و فوکو از تبارشناسی اشاره کرده، به بررسی رابطه بین دانش، حقیقت و قدرت توجه کرده و ابعاد معرفت‌شناختی فوکو را نمایانده است. این رابطه نقش مهمی در تحلیل حیث معرفتی این دانشمندان دارد.

پژوهش حاضر هویت عقلانیت حکمرانی را در اندیشه میشل فوکو به صورت انتقادی بررسی نموده؛ همان‌گونه که خود فوکو نیز توصیف هویت «عقلانیت حکمرانی» خود را با تحلیل و توصیف انتقادی عقلانیت‌های رقیب بیان کرده و با توصیف هویت عقلانیت حکمرانی، به بیان سلبی عقلانیت حکمرانی خود پرداخته است. بدین‌روی این پژوهش هویت عقلانیت حکمرانی از منظر میشل فوکو و تحلیل آن با روش‌شناسی بینادین از منظر حکمت متعالیه را توصیف و نقد کرده و در مقابل، به بیان عقلانیت حکمرانی متعالیه پرداخته است که صورتی ایجابی دارد.

## ۱. هویت عقلانیت حکمرانی میشل فوکو

«عقلانیت حکمرانی» در اندیشه فوکو رویکردی سلبی دارد. وی با ایستادن بر روی سلب‌ها، هویت عقلانیت خود را توصیف کرده و به نوعی، حدود - و نه تعیین‌بودن خاص - عقلانیت خود را بیان نموده است. عقلانیت حکمرانی فوکو متعین به حدود خاصی نیست. وی با بیان دیگربودگی، از خاص‌بودگی عقلانیت حکمرانی دوری می‌کند، اما باز در این دیگربودن، به توصیف عقلانیت خود می‌پردازد. عقلانیت حکمرانی فوکو به صورت سلبی بیان می‌کند که در چارچوب خاصی نمی‌گنجد. در عقلانیت حکمرانی فوکو، امور بر اساس محاسبه نیرو، روابط، ثروت و قدرت تنظیم می‌شود (فوکو، ۱۴۰۰، ص ۴۱۷).

فوکو در توصیف «عقلانیت حکمرانی» بیان می‌کند که عقلانیت حکمرانی به صورتی سیال و اکنونی است. عقلانیت حکمرانی وی در اهداف و تمنیات از قاعده خاصی پیروی نمی‌کند و دائم در تحولی بی‌پایان است و هدفی ندارد.

عقلانیت حکمرانی فوکویی برگرفته از عقل و دستور حاکم خاص یا خدایی نیست. وی با همین حالت سلب، خودبنیاد بودن عقلانیت حکمرانی‌اش را بیان می‌کند. وی به دنبال ضرورت‌ها و واقعیت‌های خاصی نیست و این تاس‌بخت است که عقلانیت حکمرانی را در مسیر خود به پیش می‌برد (همان).

فوکو در توصیف خود بیان می‌کند که عقلانیت حکمرانی‌اش همچون عقلانیت «حکمرانی شبان‌وارگی»، «مصلحت‌دولت» و «دولت-پلیس» نیست و در مبادی، اهداف و اصول، نفی اصول موجود در عقلانیت‌های دیگر را دنبال می‌کند. به واقع، عقلانیت حکمرانی فوکو توصیف حمل اولی از عقلانیت حکمرانی است که هویت خود را با «نه» گفتن به تمام دیگر عقلانیت‌های حکمرانی بیان می‌کند و توصیف اسمی است که به حد توصیف حقیقی نرسیده است. از این‌رو در اندیشه فوکو وقتی عقلانیت حکمرانی منظور می‌گردد، نگاه‌های متفاوت به مبانی هستی‌بخش و معناساز عقلانیت حکمرانی که ناظر بر راندن و جهت‌دهی در امور گوناگون و فردی و اجتماعی است، خروجی‌های متفاوتی به دست می‌دهد. بنابراین آنچه از عقلانیت حکمرانی در اندیشه میشل فوکو برای انسان امروزی طراحی شده، عقلانیت حکمرانی بیان سلب‌ها در ساحت این جهانی است و امور فردی و اجتماعی انسان صرفاً این جهانی در آن لحاظ می‌گردد.

هویت عقلانیت حکمرانی تبلور مبانی نظری حکمرانی است. عقلانیت حکمرانی فوکو با توجه به نوع نگاه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی معنابخش و دارای مفهوم می‌گردد. این هویت با توجه به ایستادن بر پایه نفی و سلب، بر جدایی و بی‌هدفی و بی‌خاستگاهی استوار است که اراده انسان زمینی به صورتی بی‌هدف و بی‌غایت آن را دنبال می‌کند. همین مقدار از عقلانیت حکمرانی نیز اسیر قدرت‌های برساخته (اعتباری) تاریخی است. به عبارت دیگر عقلانیت حکمرانی انسان امروزی تحقق تصادفی اراده قدرت‌های برساخته (اعتباری) در متن تاریخ است (شرت، ۱۴۰۰، ص ۲۰۷). در اندیشه فوکو، هویت عقلانیت حکمرانی برساخته مبانی معرفتی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی است که به دنبال سعادت و رستگاری اخروی انسان این جهانی نیست (فوکو، ۱۴۰۰، ص ۴۱۷). این عقلانیت اخلاق و فرهنگی تکینه و برساخته دست قدرت‌هاست و واقعیتی را دنبال نمی‌کند. عقلانیت حکمرانی او مرکزیت‌گریز، بی‌علت، بی‌جوهر، بی‌غایت و اکتونی است که به درد انسان فردایی نیز نمی‌خورد. این عقلانیت حکمرانی معطوف به رهایی مطلق انسان کنونی است.

از این‌رو برای روشن شدن هویت عقلانیت حکمرانی فوکو، مبانی هویت‌بخش این عقلانیت حکمرانی بیان می‌شود. سپس با رویکرد انتقادی با توجه به مبانی حکمت متعالیه، نقد هویت عقلانیت حکمرانی فوکو روشن می‌گردد و در این روند، نقد و بررسی هویت عقلانیت حکمرانی متعالیه نیز تعیین‌یافتگی‌اش مشخص می‌گردد.

## ۲. مبانی هستی‌شناسی

این مبانی هویت عقلانیت حکمرانی فوکویی را بازگو می‌کند. فوکو به این مبانی تصریح نموده و در تحلیل مفهوم «عقلانیت حکمرانی» خود و رقیبان به آن اشاره کرده است.

## ۲-۱. جدایی عالم لاهوت از ناسوت

در بیان عقلانیت حکمرانی، فوکو بیان می‌کند که در عقلانیت حکمرانی مد نظر او دیگر کاری با عالم لاهوت نداریم و عالم لاهوت از عالم ناسوت جدا شده است. از این رو حکمران دیگر خدا نیست و او گله خود را رها کرده است. فوکو بیان می‌کند که:

خدایان دیگر واقعاً شبنانی نیستند که همه جا بودند و بی‌واسطه در نخستین مرحله زندگی انسان حضور داشتند. خدایان گریخته‌اند و آدمیان مجبورند یکدیگر را راهنمایی کنند (فوکو، ۱۳۹۹، ص ۱۸۴).

## ۲-۲. انکار ذات و جوهر اشیا

«ذات‌انگاری» - همان گونه که از نامش پیداست- در تقابل با «تام‌انگاری» (نومینالیستی) است. در ذات‌انگاری وجود ذاتی برای امور مفروض است و آن ذات است که حقیقت یک پدیده به شمار می‌رود و همان ویژگی است که بدون آن یک پدیده تعریف خود را از دست می‌دهد؛ اما در نام‌انگاری، ذاتی برای پدیده‌ها وجود ندارد. از این روست که پدیده‌ها قابلیت تعریف خود را از دست می‌دهند (شرت، ۱۴۰۰، ص ۱۸۴-۱۸۶).

در بیان ذات‌گرایی و نام‌انگاری بودن دیگر نمی‌توان در تعریف چیزی، آن را به ذات و جوهرش نسبت داد. این بیان از انکار ذات و جوهر اشیا در غالب آثار فوکو نمود خاصی دارد. انکار ذات یکی از مبانی عقلانیت حکمرانی است که فوکو این گونه به آن اشاره می‌کند. این فن حکمرانی که مدعی وجود آن هستیم، از لحاظ انواع قانون‌ها با قانون خدا و یا طبیعت فرق دارد و در واقع جوهری ندارد (فوکو، ۱۳۹۹، ص ۲۷۵).

## ۲-۳. مرکزیت‌زدایی

فوکو در بیان ویژگی‌های حکمرانی دولت مقتصدانه به بیان ویژگی‌های سه‌گانه آن اشاره کرده است. در بیان این ویژگی‌ها، او طرح می‌کند که در امور حکمرانی دولت مقتصدانه یکی از اصول محوری رویکرد مرکزگرایی است. «مرکزگرایی» یکی از مبانی است که فوکو قصد بیرون رفتن از آن را دارد (فوکو، ۱۳۹۹، ص ۱۸۵). روند مرکزیت‌زدایی در دیگر آثار او نیز به‌وضوح مشهود است. فوکو همین مرکزیت را در «سوژه» نیز بیان می‌کند. او در تحلیل تبارشناسی انسان امروزی محوریت را از انسان امروزی می‌گیرد. فوکو بیان کند که باید «سوژه بنیانگذار» را از خود او رها کنیم (فوکو، ۱۳۷۴، ص ۱۳۱).

## ۲-۴. انکار علیت غایی یا نفی غایت‌محوری

از لوازم انکار ذات و جوهر، آن است که دیگر غایتی برای ذات قابل تصویر نیست. در صورتی که ذات و جوهری مطرح باشد، حرکت به سوی غایتی قابل تصویر است؛ اما هنگامی که ذات انکار گردد غایت‌گرایی نیز رخت برمی‌بندد (فوکو، ۱۳۹۹، ص ۲۸۵). در تحلیل این مبنای هستی‌شناختی، فوکو تعبیر «کنون‌گرایی» و «نهایت‌گرایی» را به کار برده است. هدف فوکو رسیدن به اکنون‌گرایی است و در طرف مقابل، نهایت‌گرایی را کنار می‌گذارد. این تعبیر به گذار فوکو از غایت‌مندی اشاره دارد (دری‌فوس، ۱۳۷۶، ص ۲۲۲).

## ۲-۵. نفی قواعد عام و جهانشمول

فوکو بیان می‌دارد: به جای استنتاج پدیده‌های عینی از جهانشمول‌ها یا آغاز بحث با جهانشمول‌ها به‌منزله شبکه الزامی فهم‌پذیری کردارهای عینی معین، قصد دارم از جهانشمول‌ها درگذرم... من از رأی و نظری شروع می‌کنم که قائم بر این سخن است که قبول کنیم جهانشمول‌ها وجود ندارند (فوکو، ۱۳۹۸، ص ۱۱).

فوکو به تصریح خود در تحلیل عقلانیت حکمرانی، یکی از ویژگی‌های خود را نپذیرفتن یا دست‌کم - صرف‌نظر از وجود قوانین کلی و جهانشمول برمی‌شمرد. این نفی قواعد عام و نپذیرفتن قوانین کلی در عبارت‌های دریفوس و رابینو این‌گونه آمده که فوکو به هیچ وجه به دنبال قوانین بنیادین نیست و در پی این‌گونه قوانین نمی‌گردد. (دریفوس، ۱۳۷۶، ص ۲۰۶).

## ۲-۶. کثرت‌گرایی و قبول گسست

فوکو در تحلیل ویژگی تبارشناختی خود، به این خصیصه توجه می‌کند که در تبارشناسی به دنبال اصل واحدی نیستیم و آنچه در تبارشناسی محقق می‌گردد «کثرت‌گرایی» است. آنچه محقق است کثراتی تکه‌تکه و بی‌نظم است (فوکو، ۱۳۷۴، ص ۱۸۴). باید دانست که در اندیشه فوکو توجه به اختلال و گسست و فاصله، جایگاه ویژه‌ای دارد. وی در تحلیل حکمرانی و عقلانیت آن، به دنبال همین گسست‌هاست و از اصل واحد دوری می‌کند و به دنبال کثرت‌گرایی است. البته در اینجا بیان این نکته ناکفته قابل دریافت بود که دیگر بین این کثرات، اتصال‌ها و گره‌هایی در کار نیست و از هستی‌ها و پدیده‌ها آنچه محقق است کثراتی منفصل و جدای از هم است (شرت، ۱۴۰۰، ص ۱۹۲).

## ۲-۷. نفی خاستگاه

فوکو در این زمینه بیان می‌کند که نفی خاستگاه در ادامه مخالفت با ذات‌انگاری است. فوکو در این روند نخست انکار وجود خاستگاه را دنبال می‌کند و در پی انکار آن است و بیان می‌کند که اگر خاستگاه‌ها متفاوت و چندگانه باشند، دیگر نمی‌توان آنها را یگانه دانست (شرت، ۱۴۰۰، ص ۲۰۶).

درخصوص نفی خاستگاه میشل فوکو به‌صورت ویژه به این مطلب پرداخته شده است. وی در تحلیل عقلانیت مصلحت‌دولت، به نفی خاستگاه اشاره می‌کند. از این‌رو مسئله خاستگاه، بنیان یا مشروعیت در کار نیست و نه تنها هیچ نقطه خاستگاهی وجود ندارد، بلکه مسئله نقطه پایان نیز نباید مطرح گردد (فوکو، ۱۳۹۹، ص ۲۸۷).

## ۲-۸. قبول تصادف

قبول تصادف و اتفاق در مبانی هستی‌شناختی به‌راحتی از نفی ذات‌گرایی و قبول گسستی که در بیان فوکو تحلیل شد، به‌وضوح قابل درک است. نفی خاستگاه نیز در این زمینه است. اما خود فوکو در این باره بیان می‌دارد:

پدیده‌ها شکل‌هایی پی‌درپی از یک نیت نخستین را به نمایش نمی‌گذارند. جذابتشان ناشی از این نیست که نتیجه منطقی چیز می‌باشند، بلکه همواره حاصل رویدادهای منفرد تصادفی هستند (شرت، ۱۴۰۰، ص ۲۰۷).

فوکو این بیان از تصادف و اتفاقی بودن را همچون تاسی می‌داند که بخت و اقبال را به همراه دارد. تصادف از مبانی روش‌شناسی فوکو، یعنی تبارشناسی نیز هست. تبارشناس به دنبال تصادف‌ها و منشأ آنهاست و در تحلیل خود با تصادف‌ها سروکار دارد (فوکو، ۱۳۹۱، ص ۱۴۷). فوکو در تحلیل هویت عقلانیت حکمرانی خود، این موارد هشتمانه را به صراحت آورده است و همه آنها را هویت‌های عقلانیت حکمرانی خود در مقابل عقلانیت‌های حکمرانی رقیب می‌داند.

### ۳. مبانی معرفت‌شناسی

#### ۳-۱. قدرت و حقیقت

در منظر فوکو «حقیقت» و «قدرت» به هم پیوند خورده‌اند. حقیقت خارج از قدرت و فاقد قدرت نیست. حقیقت چیزی این‌جهانی است. حقیقت امری برساخته است (فوکو، ۱۳۹۱، ص ۳۲۳). حقیقت محصول محدودیت‌ها و اجبارهای چندگانه است... هر جامعه دارای رژیم حقیقت ویژه خود و سیاست کلی حقیقت خویش است... نبردی برای حقیقت و یا دست‌کم در پیرامون حقیقت در جریان است و مادام که ما حقیقت را - نه عبارت از امور حقیقی و راستینی که منتظر کشف شدن هستند، بلکه - عبارت از مجموعه‌ای از قواعدی بدانیم که برحسب آنها حقیقت را از کذب تمیز می‌دهیم و ویژگی‌های خاص قدرت را به حقیقت می‌چسبانیم، ادامه دارد (فوکو، ۱۳۷۴، ص ۱۳۱).

به بیان فوکو در تحلیل «حقیقت»، «تعیین رژیم حقیقت‌مندی است که آنها را قادر می‌ساخت چیزهایی را به منزله حقیقت بگویند و اعلام کنند» (فوکو، ۱۳۹۸، ص ۵۹). حقیقت موضوع معرفت است و حقیقت برساخته؛ معرفت برساخته را رقم می‌زند.

این قدرت است که بیان می‌کند که حقیقت چیست و چه چیزی خلاف حقیقت است و ملاک صدق و کذب را حقیقت مشخص می‌کند. بر این اساس، قدرت معیارهای عمل و رفتارهای فردی و اجتماعی و علوم گوناگون در تمام ابعاد را معین می‌سازد. در تمام ابعاد فرهنگی و اخلاقی، قدرت معیار درستی و نادرستی را بیان می‌کند و اندیشه خود را نهادینه می‌سازد و بر اساس آن قضاوت، مجازات و تشویق‌ها شکل می‌گیرد. تنظیم روابط امور به دست قدرت برساخته (اعتباری) و روابط آن با ثروت است.

#### ۳-۲. رویکرد فوکو به قدرت

در بیان قدرت، فوکو کاری با چرایی و خاستگاه قدرت ندارد. سؤال وی از چگونگی تولید قدرت است که در تبارشناسی او نیز این امر برجسته است. از این‌رو در نگاه فوکو به قدرت، چند ویژگی بارز و مشهود است:

نخست اینکه در بیان فوکو دیگر نباید سراغی از تعریف گرفت. در نگاه فوکو «قدرت» تعریف خاصی ندارد و تمام هستی‌ها و پدیده‌ها که قدرت نیز مانند آنهاست، تعریف ندارند (شرت، ۱۴۰۰، ص ۲۰۹).



دیگر ویژگی که در بیان قدرت از نگاه فوکو مد نظر است، مسیر قدرت است. در نگاه وی قدرت از پایین به بالاست (دریفوس، ۱۳۷۶، ص ۳۱۳). تحلیل قدرت یک تحلیل صعودی است که از روندهای ریز و مویرگی شروع می‌شود. هر کدام از این روندها خاص بودگی و راه و رسم خود را دارد.

در نگاه فوکو قدرت، نه ذاتاً سرکوبگر و نه ذاتاً سازنده است. قدرت فعلیت هر دو را داراست. از این رو فوکو دقت دارد که برداشت و تحلیلی که از قدرت ارائه می‌کند، منفی نباشد. فوکو برداشت سرکوبگرانه از قدرت را برداشتی منفی از قدرت تلقی می‌کند. به بیان وی برداشت سرکوبگرانه نارساتر از آن است که جنبه‌های مولد قدرت را نشان دهد. اگر قدرت هرگز چیزی بیش از سرکوب نبود، اگر همیشه فقط می‌گفت: «نه»، آیا کسی حاضر به اطاعت از آن می‌شد؟ (شرت، ۱۴۰۰، ص ۲۱۳)

در تحلیل فوکو از قدرت، توجه به این نکته نیز مهم است که قدرت به مثابه امری ارتباطی است. در تحلیل فوکو، قدرت نه به مثابه نهاد و ساختار، بلکه به مثابه رابطه بین نیروها مد نظر است و ریشه‌های قدرت را باید در تاروپود جامعه جست (نظری، ۱۳۹۱، ص ۲۹۴). فوکو قدرت را عامل ساخت معرفت و راه‌های رسیدن به آن می‌داند و شناخت قدرت و ابعاد آن، شناخت معرفت‌شناسی را میسر و ویژگی‌های آن را تبیین می‌کند.

#### ۴. نقد مبانی هستی‌شناسی

در تحلیل هویت عقلانیت حکمرانی، باید به این نکته توجه کرد که رابطه هر یک از مبانی عقلانیت حکمرانی که در بیان میشل فوکو مطرح می‌گردد، به نوعی بخشی از جورچین هویت سلبی عقلانیت حکمرانی وی را شکل می‌دهد که با از بین رفتن هر یک از مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، هویت عقلانیت حکمرانی میشل فوکو منسوخ می‌گردد.

#### ۴-۱. تحلیل ذات و جواهر اشیا

یکی از مبانی که در بیان عقلانیت حکمرانی میشل فوکو مطرح شد، بی‌ذات و جوهر بودن اشیا است. مطابق بیان فوکو و شارحان او، جوهر و ذاتی برای اشیا قابل تصویر نیست. در بیان شارحان فوکو، این امر مسلم است که رازی نهفته به مثابه جوهر و یا امثال آن در پی پدیده‌های عالم به هر نحوی مستقر نیست.

واقعیت‌محوری مؤلفه نخستینی است که این نفی ذات و جوهر اشیا را مورد انتقاد قرار می‌دهد. با اضطراری که در ثبوت و اثبات واقعیت‌محوری مطرح می‌شود، دیگر نمی‌توان جوهر و ذات اشیا را انکار کرد. واقعیت ضرورتی ازلی دارد و قابل انکار نیست (طباطبائی، ۱۳۶۴، ص ۱۶۴).

در اصل «واقعیت‌محوری» فرقی میان پدیده‌های انسانی و طبیعی در کار نیست و امور انسانی نیز اگر از واقعیت خالی باشند مشمول اراده انسانی واقع نمی‌شوند. از این رو نخست در پس تمام امور عالم به طور کلی، ذات و واقعیتی

وجود دارد که امور آن را قابل تعریف می‌کند. بنابراین حتی توصیف امور نیز نیاز به این اصل دارد. بدون قبول اصل «واقعیت محوری» توانایی نفی و اثبات هیچ گزاره‌ای برای هیچ شخصی ممکن نیست.

در بیان فوکو و شارحان او برای نفی جوهر اشیا نیز نیاز به واقعیتی است که آن را نفی کند و نمی‌توان بدون واقعیت فرض کردن چیزی، حتی آن را نفی کرد. نفی جوهر و ذات داشتن اشیا و اثبات اینکه رازی در پس پدیده‌های عالم نهفته، قبول واقعیت محوری است. از این رو نفی ذات و داشتن رویکردی - به اصطلاح - «نام‌انگاره» (نومینالیستی)، با مبانی حکمت متعالیه سازگار نیست و مبانی حکمت متعالیه چنین چینی از مبانی را برای عقلانیت حکمرانی مردود می‌داند. البته این مردود دانستن ثبوتی است که در سایه آن نیز اثبات آرمیده است.

«اصالت الوجود» دیگر مبنای حکمت متعالیه است که کلام ذات و جوهر نداشتن اشیا و امور را آماج انتقاد قرار می‌دهد. با توجه به تحلیل از روند رسیدن به اصالت الوجود، هر چه از امور فهمیده می‌شود یا مفهومی اعتباری و به گونه‌ای برساخته ذهن انسانی است و یا ریشه در واقع هستی و ذاتی واقعی در پس مفاهیم دارد که ذات و جوهر اشیاست.

در این مسیر که به تحلیل ذات و هستی داشتن امور توجه می‌شود، سه فرض معقول قابل تصور است:  
اول، تمام پدیده‌ها برساخت باشند.

دوم، تمام پدیده‌ها دارای ذات و جوهر باشند.

سوم، بعضی امور برساخت و بعضی امور دارای ذات و جوهر باشند (عبودیت، ۱۳۹۵، ص ۸۲).

در این روند از رسیدن به واقعیت امور، دو فرض به کلیت کلام، جوهر و ذات نداشتن اشیا را نفی می‌کند: فرض نخست قبول کلام حکمت متعالیه است که تمام پدیده‌ها دارای ذات و جوهری هستند. از این رو قابلیت تعریف دارند. در فرض دوم نیز به صورت موجه جزئی کلام میشل فوکو نقض می‌گردد.

## ۲-۴. تعیین مرکزیت

با توجه به نفی جوهر در نگاه فوکو، دیگر محملی برای تمرکز امور وجود ندارد (فوکو، ۱۳۹۹، ص ۱۵۹). به عبارت دیگر، مرکزگرایی ناچاری فوکو در تمام امور طبیعی و انسانی رخ می‌دهد و دیگر ذاتی نیست که برای حفظ آن تلاش کند و حتی اراده انسانی نیز در روابط و ملازمات شکل می‌گیرد.

با توجه به ثبوت و اثبات ذات و جوهر داشتن امور، لازمه منطقی بی‌مرکزیتی و مرکزگرایی از بین خواهد رفت. ولی از سوی دیگر مرکزیت‌گرایی که لازمه منطقی ذات و جوهر داشتن است، نمود خواهد کرد. در نظام حکمت متعالیه، همه امور حول ذات می‌چرخند و آگاهی و دانش حیات، فرهنگ، اخلاق و قدرت همه در خدمت ذات و حفظ بقای ذات تلاش می‌کنند.

با توجه به این لازمه منطقی باید دانست که مرکزیت‌گرایی در نظام فکری میشل فوکو نادرست خواهد بود و خود ثبوت جوهر داشتن و ذات‌دار بودن امور و اشیا، مطلوبیت مرکزیت‌گرایی را بر کرسی اثبات و ثبوت

می‌نشانند. از سوی دیگر با قبول ثبوت و ذات جوهر اشیا و امور، دیگر تمایز عقلانیت حکمرانی حکمت متعالیه بر این امر تأکید دارد.

یکی از اصولی که در مقابل «مرکزیت‌گریزی» قد علم می‌کند «وحدت وجود» است. مطابق بیان حکمت متعالیه، وجود وحدت دارد (صدرالمتألهین، ج ۲، ص ۴۹۵) و این وحدت وجود خود بر مرکزیت و مرکزیت‌گرایی تصریح می‌نماید. تمام امور و پدیده‌ها بر یک مرکز واحد استوارند و این مرکزیت به واحد بودن و وحدت وجود بازمی‌گردد. مطابق این بیان، این وحدت وجود بر اصل «مرکزیت‌گرایی» به صورتی واضح تصریح دارد و نمی‌توان از زیر چتر مرکزیت‌گرایی بیرون رفت و به دنبال مرکزگریزی رفت.

از این رو مطابق این نظریه وجود که تنها امر عینی و اصیل است، حقیقت واحد است؛ ولی درجات و مراتب متفاوتی دارد. ماهیات متکثر و متفاوتی که بر عقل و حس نمودار می‌شود گزاف و بی‌جهت نیست، از مراتب و درجات وجود انتزاع می‌شود (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۵۱۴).

### ۳-۴. همبستگی عوالم

عقلانیت حکمرانی در نگاه فوکو ارتباطی با دنیای لاهوت ندارد و در ناسوت انسان‌ها به حال خود گذاشته شده است. در این اندیشه، لاهوت و ناسوت جدای از هم هستند. در بیان حکمت متعالیه، عوالم هستی با هم مطابقت دارند و همه عوالم در تمام امور، مطابق یکدیگرند. در نگاه حکمت متعالیه، عقلانیت حکمرانی مطرح شده ناظر بر تمام عوالم است و عوالم لاهوت و ناسوت جدای از هم نیستند. در نوع نگاه حکمت متعالیه، عالم پایین و امور انسانی در جهت رسیدن به اهداف عالی عالم بالاست و دیگر کنش‌ها و اراده‌های انسانی سرخود و وانهاده نیست. هر کنش و اراده فردی و جمعی در جهت نیل و وصول به ملاکات و هستی عوالم بالاست و در راستا و متأثر از آن است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ص ۲۸۹).

در بیان حکمت متعالیه، تنافی بین عوالم وجود و دوگانگی وجود نفی شده و این عوالم به صورت طولی در مراتب گوناگون به دنبال هم موجودند. تمام عوالم یک حقیقت تشکیکی در اصل وجودند که هرکدام از مراتب هستی مابه‌الاشتراک و مابه‌الافتراق آنها به وجود و واقعیت بازمی‌گردد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۴، ص ۱۵۷).

در این روند طولی که بین عوالم ایجاد می‌گردد، دیگر نمی‌توان بیان کرد که در عقلانیت حکمرانی باید قایل به جدایی عالم لاهوت از ناسوت شد. این بیان از مطابقت عوالم هستی، ثبوت و اثباتی را بیان می‌کند که دیگر نمی‌توان بیان کرد که شبان گله خود را رها کرده است.

در نگاه حکمت متعالیه هرچه در عالم بالا موجود است و صورتی دارد، همان نیز در عالم ناسوت صورتی دارد. این صورت‌های ناسوتی به تنهایی استقلال ندارند که بخواهیم جدایی عالم ناسوت از لاهوت را در نظر بگیریم. هرچه هست صورت‌هایی از صورت‌های عالم بالاست. این برهان از بیان مبانی حکمت متعالیه جدایی عوالم را نفی می‌کند و اینچنین جدایی عوالم به بیان برهانی، باطل است.

#### ۴-۴. نفی اتفاق

فوکو در تحلیل عقلانیت حکمرانی خود، این باور را دارد که اتفاق و تصادف از اموری است که در تحقق این عقلانیت حکمرانی جایگاهی مهم و تأثیرگذار دارد.

اما در بیان حکمت متعالیه، تصادف و صدفه جایی ندارد. در حکمت متعالیه، امور عالم از قانون و نظم که از آن به «علیت» تعبیر شده است، پیروی می‌کند. آنچه در مقابل تصادف و صدفه در بیان شاخصه اتفاق قد علم می‌کند، اصل «علیت» است (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۵۴۳). در نظام حکمت متعالیه اصل «علیت» بر تمام امور عالم سایه افکنده است و هیچ رخدادی بدون تحقق ضرورت و داشتن علیت محقق نمی‌گردد (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۵۳).

تمام امور عالم در تحقق و عدم تحقق خود مضطر به وقوع علیت هستند و اگر ضرورت و علیتی نباشد، رخداد، حرکت و تغییری در عالم صورت نمی‌گیرد. با توجه به قبول علیت، تمام امور طبیعی و پدیده‌های انسانی بر مدار اصل «علیت» می‌چرخد. ساده‌ترین امور انسانی بدون قبول علیت نفس، بر اراده جاری نمی‌گردد. تاریخ و پدیده‌های انسانی به‌طور کلی، با قبول علیت به انواع و اقسام خود در جریان هستند، و اگر غیر این باشد هر پدیده‌ای هرگونه که خواست محقق خواهد شد، و حال آنکه این‌گونه نیست و حتی علیت مادی انسان و افعال او در تحقق پدیده‌ها نقش علی دارد.

#### ۴-۵. غایت‌مندی جهان

فوکو بی‌هدفی را در تمام شئون طبیعی و پدیده‌های انسانی جاری می‌داند و خود را از هدفدار و در پی هدفی بودن عاری می‌داند. درباره مردود بودن بی‌هدفی و غایت نداشتن، از چند مبنا در حکمت متعالیه می‌توان برای اثبات و ثبوت این مطلب کمک خواست:

نخست همان‌گونه که بیان شد، اصل قبول جوهر و ذات داشتن امور این بی‌هدفی و غایت نداشتن را رد می‌کند؛ زیرا خود فوکو و شارحان وی در تحلیل بی‌هدفی و بی‌غایت بودن امور به این تلازم تمسک جسته‌اند.

خود فوکو و شارحان اذعان دارند که هدفدار بودن از لوازم ذات و قبول ذات‌انگاری است. در اندیشه میشل فوکو راه رسیدن به اکنون‌گرایی در مقابل نهایت‌گرایی و نفی جوهر و ذات امور قرار داده شده است. از این‌رو اگر جوهر و ذات امور مقبول واقع شود و به اثبات برسد، خودبه‌خود اکنون‌گرایی به نهایت‌گرایی تبدیل می‌گردد و از همین جا مسافری که در حال سفر است، از اکنون خود دست می‌شوید و به مقصد خود چشم می‌دوزد و به سوی آن شتاب می‌کند. از این‌رو در خود اندیشه فوکو و شارحان وی «نهایت‌گرایی» و «اکنون‌گرایی» دو کفه ترازو هستند که با نفی یکی، دیگری سنگینی می‌کند و مقبول واقع می‌شود. با قبول جوهر، دیگر مجالی برای طرح اکنون‌گرایی باقی نخواهد ماند و همین قبول سامان عقلانیت فوکو و تابعان وی را ویران می‌کند.

مبنای دیگر که این غایت‌مند نبودن را به چالش می‌کشد و آن را رد می‌کند، علت غایی داشتن امور در نظام حکمت متعالیه است. همان‌گونه که در رد اتفاق و تصادف از منظر میشل فوکو بیان شد، اصل «علیت» در تمام امور حاکم است. علیت ابعاد گوناگونی دارد که یکی از آنها علت غایی و غایت داشتن امور است (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۴۲۱). غایت‌مندی و غایت داشتن امور شاخصه بی‌هدفی و بی‌غایت بودن امور را مردود می‌شمارد و به‌صورت کلی هر پدیده‌ای که در عالم رخ می‌دهد هدفی را دنبال می‌کند، هرچند این هدف نادرست باشد. از این‌رو در تعیین مصداق غایت، شاید خطایی رخ دهد؛ ولی این غایت‌مندی ثبوت عالم است. خود فوکو در تحلیل امور، هدف بی‌غایتی و هدف نداشتن را دنبال می‌کند و غایت وی اثبات همین مطلب است.

#### ۶-۴. جهانشمول بودن قوانین

در اندیشه فوکو قواعد جهانشمولی وجود ندارد و پدیده‌ها امور تکینه‌ای هستند که در بستر تاریخ در کنار هم به وقوع می‌پیوندند. اما این بیان در نظام حکمت متعالیه بر اساس قبول ذات و علیت، مردود است. در بیان حکمت متعالیه جوهرها واقعیت دارند و مرکزگرایی مورد تأیید این نگرش حکمی به عالم و امور آن است. با قبول جوهر داشتن امور و قابل بودن به وجود ذات برای امور و اشیا، دیگر نمی‌توان - مثل افکار نام‌نگاری و نفی امور کلی - به تحلیل پدیده‌های عالم پرداخت. در رویکرد ذات‌انگاری که در بیان حکمت متعالیه به آن اشاره شد، ذات‌انگاری امری درست است و همین امر باعث به‌وجود آمدن قوانین کلی می‌گردد. در صورت ذات‌انگاری که در حکمت متعالیه مطابق با اصل واقعیت تعیین آن به وجود است، قوانین کلی و جهانشمول بر جهان و پدیده‌های آن حاکم است. در قبول جهانشمول‌ها می‌توان به اصل «علیت» و دیگر مبانی عقلانیت در قاموس حکمت متعالیه اشاره کرد. تمام این شاخصه‌ها امور و قوانین کلی هستند که در نظام حکمت متعالیه مورد تأیید ثبوتی و اثباتی هستند. اصل‌های «علیت» و «مرکزیت‌گرایی» از جمله آن مبانی هستند که قبول قواعد جهانشمول را تأیید می‌کنند. در این صورت است که تاریخ و پدیده‌های انسانی می‌تواند مایه عبرت انسان قرار گیرد و در این نظام، سنت‌های انسانی و الهی معنا و تفسیر می‌گردد.

#### ۷-۴. خاستگاه داشتن امور

در اندیشه میشل فوکو، نفی خاستگاه از لوازم و تبعات نفی جوهر و بی‌ذات انگاشتن پدیده‌هاست. فوکو با توجه به لوازم بی‌ذاتی و نفی جوهر، خاستگاه داشتن تمام امور طبیعی و پدیده‌های انسانی را نفی می‌کند. در نقد و تحلیل این مبنا باید این‌گونه گفت که با نفی کلام فوکو در نفی ذات و جوهر، دیگر راهی برای اثبات و ثبوت نفی خاستگاه باقی نمی‌ماند. خاستگاه نداشتن امور زمانی برای ما ملاک خواهد بود که ما نیز همراه با روند سیر اندیشه فوکو، ذات داشتن را از مسئله خود پاک کنیم، لیکن بر اساس مبانی نظام اندیشه حکمت متعالیه، امور بر مدار واقعیت در چرخش است و این واقعیت یک امر واحد دارای ابعاد تشکیکی است.

در حکمت متعالیه ذات و جوهر داشتن امور در نظام فکری به صورت ثبوتی و اثباتی ثابت است (عبودیت، ۱۳۹۵، ص ۸۲). بی‌ذاتی و جوهری نفی می‌گردد و همین موجب نفی بی‌خاستگاهی امور می‌گردد.

## ۸-۴. پیوستگی عالم (طبیعت و ماده)

فوکو در تحلیل تمام پدیده‌ها اصل گسست و جدایی امور را حاکم می‌داند. او در تحلیل تمام سازمان‌ها و به عبارت کلی، همه امور عالم، چه پدیده‌های انسانی و چه امور جاری عالم طبیعت را جدای از هم می‌داند. وی بیان می‌کند که در امور عالم و پدیده‌ها هیچ ارتباطی در کار نیست (شرت، ۱۴۰۰، ص ۱۹۲). اما در نظام حکمت متعالیه این امر مردود است. در اندیشه میشل فوکو همیشه سخن از جدایی است و نیازی به بحث درباره اتصال و پیوستگی نبوده و اصلاً جایی برای این سؤال مطرح نیست.

اما در حکمت متعالیه سخن از اتصال و پیوستگی است. از سوی دیگر به خاطر دقت در مبانی و قبول انفصال‌های حسی و ظاهری در عالم اشیاء، سخن از پرداختن به گسست‌های عالم نیز در دستور کار قرار می‌گیرد. (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۲۶۶). مطابق مبانی نظام حکمت متعالیه، گسست در کلام فوکو، مورد نقد ثبوتی و اثباتی قرار گرفته است. از این رو دیگر نفی ذات و تکثرهای متفرق مطرح نیست تا گسست امور را لازم آورد. دیگر تصادف مطرح نیست و امور عالم بر پایه علت و معلول و ضرورت‌های حاکم جریان دارد.

از این رو دیگر گسستی در امور عالم و پدیده‌ها وجود ندارد. تمام پدیده‌های انسانی و طبیعی بر مدار اتصال و پیوستگی در جریان هستند و نمی‌توان پدیده‌های عالم و امور انسانی را جدا و گسسته نگاه کرد. اراده انسانی و ذات او مدار تحقق پدیده‌های انسانی و تاریخ را رقم می‌زنند که پیوستگی را به همراه دارد. علیت و نفی تصادف به همراه ذات‌انگاری و تطابق عوالم و ارتباط و پیوستگی جوهری عالم، تمام هستی‌ها و اراده‌های محقق‌کننده، امور فردی و اجتماعی انسانی را در هم تنیده است، تمام امور اتصال، پیوستگی و ارتباط تنگاتنگی با هم به صورت مستمر دارند. باید توجه کرد که در کلام حکمت متعالیه، دو مبانی دیگر نیز وجود دارد که هر کدام از آنها، هم بر اتصال و هم بر پیوستگی امور تأکید دارند و هم گسست را نفی می‌کنند. اصل «وحدت وجود» و «حرکت» هر کدام به تنهایی بر اتصال و یگانگی امور دلالت دارد.

در بحث «حرکت» در نظام حکمت متعالیه با توجه به تغییر و گسست، باز هم اتصال و پیوستگی در امور جاری است. حرکت در تمام امور از یک سو به گسست و انفصال توجه دارد و آن را توجیه می‌کند و از سوی دیگر با توجه به «حرکت جوهری» که در نظام وجودی حکمت متعالیه تحلیل شده، اصل یگانگی و پیوستگی راه خود را ادامه می‌دهد. در تمام تغییرها و گسست‌های ظاهری جوهری واحد وجود دارد که تمام امور و پدیده‌ها بر محور آن در گردش هستند (مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۴۰۲).

در این حرکت نیز تمام حرکت‌ها در اعراض - که در حرکت به آن اشاره شد - حول محور جوهر در حرکت هستند و اتصال واحدی را دنبال می‌کنند. تمام تغییرها در پدیده‌های انسانی در هر زمان و مکان مختلفی که رخ می‌دهد، اراده و عامل انسانی وحدت‌بخش آنهاست. انسان در تمام این امور مجری است. اما این انسان جوهر و هستی دارد و ظاهر تمام تغییرات به جوهر و ذات انسانی بازمی‌گردد که با حرکت جوهری و وحدت وجود، به واحد اصیل و یگانه‌ای متصل است و تمام امور تکنیه اعراض در امور و افعال انسانی در ابعاد فردی و اجتماعی به سبب حرکت متصل وجودی به جوهری واحد و یگانه متصل است.

## ۵. نقد مبانی معرفت‌شناسی

### ۵-۱. بررسی جایگاه معرفت‌شناختی

در نظام فکری میشل فوکو «قدرت» سازوکار معرفت را مشخص می‌کند و به صورت علمی جداگانه و اثباتی تحلیل می‌گردد. اما در نظام فکری حکمت متعالیه و تحلیل عقلانیت حکمرانی، این نوع از رابطه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی مقبول ثبوتی و برهانی نیست. از سوی دیگر اثبات نیز نمی‌شود.

مطابق سوق برهان، معرفت‌شناسی در داخل مباحث هستی‌شناسی جای دارد و تمام مطالب و معارف هستی‌شناسی جزو مباحث هستی‌شناسی به شمار می‌روند (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۸۹). معرفت‌شناسی انتهای مباحث هستی‌شناسی است و هستی‌شناسی همچون چتری تمام امور معرفت‌شناسی را در حیطه امور انسانی و طبیعی دربر می‌گیرد و تمام جهات و رویه‌های علمی و اخلاقی و فردی و اجتماعی را سامان می‌دهد. از این رو نمی‌توان در حیث ثبوتی، جدایی قدرت‌محوری معرفت‌شناسی نظام فوکویی را درست دانست. از این رو با توجه به مبانی حکمت متعالیه شناخت و جایگاه معرفت‌شناسی در نظام عقلانیت میشل فوکو مردود است و تحلیل نادرستی از جایگاه مباحث معرفت‌شناسانه ارائه شده است.

اما اینکه در حیث اثبات و تدوین، علمی به نام «معرفت‌شناسی» جدای از علم هستی‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد، چنین سخنی در بین نیست؛ ولی همین مقدار شباهت در حیث تدوین علم نیز اشتراک لفظی به شمار می‌آید؛ زیرا در نظام حکمت متعالیه اثبات نیز ریشه در ثبوت و واقع دارد، و حال آنکه در تحلیل فوکویی قدرت‌محوری جان کلام است.

### ۲-۵. بررسی ابعاد حقیقت

با توجه به اندیشه فوکو، به طور کلی سخن از حقیقت، یعنی سخن از قدرت، و «حقیقت» مفهومی برساخته توسط عاملان قدرت است. حقیقت منشأ انتزاع و محل اخذی مستقل ندارد و حقایق گوناگون با روند روی کار آمدن قدرت‌های گوناگون حاصل می‌شوند. این قدرت‌ها باورها، علوم، رفتارها و ارزش‌های مد نظر خود را در حیطه‌های گوناگون فردی، اجتماعی، خانواده، اخلاق و فرهنگ ترویج و تبیین می‌کنند تا خود را حفظ نمایند. البته هر چند داعی حفظ بقا ندارند، ولی حفظ بقا و ذاتشان امری مسلم و انکارناپذیر است، اگرچه آن ذات را انکار کنند.

اما آنچه در تحلیل ابعاد حقیقت در نظام حکمت متعالیه به آن توجه شده فرسنگ‌ها از این رویکرد دور است و قابل قیاس با این رویکرد نیست. مطابق آنچه در نظام معرفت‌شناسی حکمت متعالیه در بحث «وجود ذهنی» و بحث «علم» مطرح شده، حقیقت ساخته و پرداخته قدرت‌ها نیست و امری حقیقی است. باید توجه کرد که هر امر اعتباری از جمله قدرت اعتباری در عقلانیت حکمت متعالیه نیز موجود است که باز ریشه در واقعیت و حقیقت دارد (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۲۳۷) و قدرت اعتباری نیز بر مدار قدرت حقیقی سیر می‌کند.

مطابق تحلیل وجود ذهنی و مباحث علم، حقیقت آمدن هستی و ماهیت اشیا و امور خارجی به ذهن انسان است و این عینیت و یکی بودن هستی و واقعیت امور و اشیای خارجی است که حقیقت را نمایان می‌کند. وجود ذهنی حصول و

قابلیت آمدن واقعیت به ذهن را حاصل می‌کند (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۴). طبق بیان حکمت متعالیه، واقعیت امور و اشیا - که در مبانی هستی‌شناسی نیز به آن اشاره شد - به صورت وجود ذهنی ما را صاحب حقیقت می‌کنند و این ما هستیم که در دامان حقیقت حاضر می‌گردیم. از این رو در بیان معرفت‌شناسی با توجه به وجود ذهنی، حقیقت برای ما نمایان می‌گردد و دیگر «حقیقت» مفهومی برساخته از طریق اعمال قدرت‌ها نیست. حقیقت واقع امور و اشیاست که بر ما آشکار می‌گردد. از این رو «حقیقت» نه مفهومی برساخته است و نه سازنده‌ای دارد که آن را برای ما ساخته و پرداخته کند، بلکه متن واقعیت‌ها و امور و اشیاپی است که بر ما آشکار می‌گردد. «حقیقت» در تحلیل صدراپی وصول به واقع است.

### ۳-۵. تحلیل نظریه «قدرت»

مطابق آنچه در حکمت متعالیه مطرح است، «قدرت» مرکزیت دارد. قدرت بر مدار علم و بر محور حقیقت استوار است. قدرت منتشر شده، بسط یافته و بی‌قانون و مدار نیست، بر مدار حقیقت دور می‌زند و هر جا حقیقت مطرح باشد، قدرت نیز همان جا ظهور خواهد کرد. البته به میزان ظهور حقیقت، بروز قدرت نیز متفاوت خواهد بود. (طباطبائی، ۱۳۹۱، ص ۱۶۷). بر اساس آنچه از قدرت در حکمت متعالیه فهمیده می‌شود، قدرت که بر محور حقیقت استوار است، جوهری دارد و به تبع جوهر داشتن، قابل تعریف است.

در حکمت متعالیه قدرت با توجه به حقیقت، بار ارزشی «خوب» و «بد» دارد. هر چه در جهت ظهور حقیقت باشد قدرتی مطلوب و مثبت در نظر گرفته می‌شود؛ ولی اگر برخلاف حقیقت صورت بگیرد بار منفی خواهد داشت. از این رو حکمت متعالیه در تمام ابعاد طبیعی و پدیده‌های انسانی، ذات‌محور و غایت‌گراست و در پی نیل به واقع و حقیقت است. همین امر جامعه و آحاد افراد را صاحب قدرت می‌کند.

با توجه حقیقت و غایت‌مندی، قدرت متصف به بار ارزشی اخلاقی می‌گردد و دیگر فرار و گریزی از رسیدن به سعادت و امور خیر و نیک وجود ندارد و این امر در تمام امور انسانی و طبیعی ظهور دارد.

### ۴-۵. جایگاه قدرت در معرفت

از منظر فوکو قدرت معرفت را می‌سازد و معرفت ساخته و پرداخته قدرت است. اما در بیان حکمت متعالیه قدرت یک صورت عینی برای خود دارد که این امر نیز از طریق معرفت و با ابزار معرفت کسب می‌شود. در تحلیل حکمت متعالیه، معرفت و آگاهی از طریق علم حصولی و حضوری به دست می‌آید و از این طریق است که قدرت نیز نمایان می‌گردد (طباطبائی، ۱۳۹۱، ص ۱۷۶). هر چه این معرفت و آگاهی به حقیقت بیشتر حاصل شود، قدرت نیز بارورتر و نیرومندتر می‌گردد. برخلاف رویکرد فوکویی به قدرت، این معرفت و آگاهی است که قدرت را شکل می‌دهد و به قدرت جهت می‌دهد.

معرفت‌ها و آگاهی‌هایی که از راه‌های حصولی و حضوری حاصل می‌شوند، قدرت‌ها را ساقط می‌کنند و قدرت‌هایی را بر مسند حکومت می‌نشانند. اگر معرفت و آگاهی به حقیقت واصل گردد، قدرت را نیرومندتر می‌کند و به واقع دیگر این قدرت نیست که حقیقت و معرفت را می‌سازد، این حقیقت است که با معرفت و آگاهی قدرت را نمایان می‌کند.



باید توجه کرد که در حکمت متعالیه قدرت معرفت‌های حقیقی را بسط می‌دهد و از طریق بسط علوم انسانی فردی و اجتماعی، راه وصول به حقیقت را هموار می‌سازد. مطابق همین اصول و رویکرد، در علوم انسانی سعادت انسان در تمام امور و پدیده‌هایش، دغدغه قدرت است. قدرت به دنبال سعادت فرد و اجتماع است و برای حفظ بقای این انسان تلاش می‌کند. قدرت حقیقت‌محور معارف حقیقی را در ساختارهای آموزشی و پرورشی تزریق می‌کند.

در عقلانیت حکمت متعالیه سعادت فرد و اجتماع و خانواده مطرح است و این قدرت فرهنگ متعالی حقیقت‌محور را ترویج می‌کند و آن را بسط می‌دهد و انسان را با ارزش‌های اخلاقی آشنا می‌کند و راه وصول آن را نمایان و بستر رسیدن به آن را هموار می‌سازد. بدین‌روی افعال و اخلاق بار ارزشی «خوب» و «بد» خواهند داشت. بنابراین انسان موجود در عقلانیت حکمرانی متعالی، دیگر خانواده را صرف تلذذ جنسی معنا نمی‌کند و آن را بستر حفظ بقا، سعادت و رشد می‌بیند و افعال خود را با آن تطبیق می‌دهد.

## نتیجه‌گیری

«عقلانیت حکمرانی» یکی از مسائلی است که به چالشی برای انسان امروزی تبدیل شده است. تحلیل و بررسی هویت عقلانیت حکمرانی توجه اندیشمندان علوم اجتماعی را به خود معطوف کرده است. عقلانیت حکمرانی فوکو بر اساس روابط قدرت و ثروت تنظیم شده است. وی در تحلیل هویت عقلانیت حکمرانی، با رویکردی سلبی به توصیف مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی پرداخته است. هویت عقلانیت حکمرانی فوکو با مبانی هویت‌بخش هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، حدودش تعیین می‌یابد.

فوکو در توصیف مبانی معرفت‌شناختی هویت عقلانیت حکمرانی، به بیان مبانی هستی‌شناسی جدایی‌عالم لاهوت از ناسوت، انکار ذات و جوهر اشیا، مرکزیت‌زدایی، نفی غایت‌محوری، نفی قواعد عام و جهانشمول، کثرت‌گرایی و قبول گسست، نفی خاستگاه و قبول تصادف می‌پردازد و در مبانی معرفت‌شناختی نیز به بیان قدرت‌محور تمام‌وکمال معرفت اشاره می‌کند.

هویت عقلانیت حکمرانی فوکو تبلور این مبانی در حکمرانی است که حقیقت را بر مدار قدرت اعتباری تحلیل کرده است. او واقعیت و تنظیم امور در تمام ساخت‌های فردی، اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی را بر مدار تصادفی قدرت‌های اعتباری می‌داند.

این عقلانیت حکمرانی با توجه به مبانی حکمت متعالیه رد می‌گردد. مبانی حکمت متعالیه هویت عقلانیت حکمرانی فوکو را با توجه به مبانی هستی‌شناختی واقعیت‌محوری، اصالت‌الوجود، تشکیک وجود، اصل «علیت»، علت‌غایی و تطابق عوالم، و در مبانی معرفت‌شناختی با حقیقت‌محوری معرفت و قدرت رد می‌کند؛ همچنان که خود فوکو نیز در نقد عقلانیت‌های حکمرانی شبان‌وارگی، مصلحت‌دولت و پلیس چنین مسیری را پیموده است.

## منابع

- بیلسکی، آندریوس، پرستو منتشرلو و عارف نریمانی، ۱۳۹۵، «قدرت، تاریخ و تبارشناسی: فردریش نیچه و میشل فوکو»، *تاریخنامه خوارزمی*، ش ۱۳، ص ۲۷-۴۸.
- پارسائیان، حمید، ۱۳۸۳، *علم و فلسفه*، چ سوم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *فلسفه صدر*، چ سوم، قم، اسراء.
- حقیقت، سیدصادق و محمدحسین نوروزی، ۱۳۹۳، «جایگاه حقیقت و عقلانیت در تبارشناسی میشل فوکو»، *مطالعات سیاسی*، ش ۲۳، ص ۵۷-۸۰.
- دریغوس، هیو برت، رایبنو، پل، ۱۳۷۶، *میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه حسین بشریه، تهران، نشر نی.
- شرت، ایون، ۱۴۰۰، *فلسفه علوم اجتماعی راه‌های هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی از یونان باستان تا قرن بیست و یکم*، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی.
- صدرالمتألهین، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی، ۱۳۶۶، *شرح اصول کافی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_، ۱۹۸۱، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة* (با حاشیه علامه طباطبائی)، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۴، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، چ دوم، تهران، صدرا.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۹۱، *بدایه الحکمه*، چ بیست و هشتم، قم، نشر اسلامی.
- عبودیت، عبدالرسول، ۱۳۹۵، *درآمدی به نظام حکمت متعالیه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- فوکو، میشل، ۱۳۷۴، *حقیقت و قدرت*، ترجمه بابک احمدی، تهران، مرکز.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۹۱، *اراده به دانستن*، چاپ هفتم، ترجمه نیکو سرخس و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۹۹، *امنیت، قلمرو، جمعیت: درس گفتارهای کولژ دوفرانس ۱۹۷۷-۱۹۷۸*، ترجمه محمدجواد سیدی، تهران، چرخ.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۰۰، *تولد زیست سیاست، درس گفتار کولژ دوفرانس ۱۹۷۸-۱۹۷۹*، ترجمه رضا نجف‌زاده، چ دوم، تهران، نشر نی.
- محبوبی آرائی، حمیدرضا و عباس جمالی، ۱۳۹۹، «آگامبن و فوکو: حاکمیت یا قدرت؟»، *ساخت*، ش ۸۲، ص ۲۱۵-۱۹۵.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۶۶، *آموزش فلسفه*، چ دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۳، *مقالات فلسفی*، چ دوم، قم، صدرا.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۳، *مجموعه آثار*، چ ششم، قم، صدرا.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۹، *مجموعه آثار*، چ چهاردهم، قم، صدرا.
- نظری، علی اشرف، ۱۳۹۱، *سوژه، قدرت و سیاست از ماکیاوولی تا پست از فوکو*، تهران، آشیان.
- هابرماس، یورگن، ۱۳۸۵، *نقد عقل برای اقیانوس علوم انسانی فوکو ضمیمه در کلی نقد قدرت: بازآفرینی مناظره فوکو و هابرماس*، ترجمه فرزانه سجودی، تهران، اختران.
- همتای، محبوبه و محمدتقی قزلسفلی، ۱۴۰۰، «رویکردی نظری به گذار در مفهوم حکمرانی در اندیشه سیاسی معاصر»، *مطالعات راهبردی*، ش ۹۵، ص ۲۰۵-۲۶۶.
- یاور، مجتبی، ۱۳۹۵، *تبارشناسی حکمرانی و تغییر در ایران سده نوزدهم*، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.
- یحیوی، حمید، ۱۳۹۴، «کالبدشناسی فوکویی دولت»، *دولت‌پژوهی*، ش ۳، ص ۱۱۱-۱۴۶.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۹۶، «شبان‌وارگی جدید نقد عقلانیت‌های حکومتی دولت در ایران»، *دولت‌پژوهی*، ش ۱۰، ص ۱-۳۲.